

## به خاطر نازی

آهای گالیور! این جمله به چه معنی است؟ نمی دانم. وقتی راننده می خواست عصبانیت خودش را به خاطر بی احتیاطی من نشان دهد، با فریاد گفت آهای گالیور و رفت. از بس هواس پرت بودم نزدیک بود زیر ماشین بروم و برای همیشه از این رنج هستی فارغ شوم. در اندیشه دوستم بودم که همچون هزاران زن ایرانی دیگر قربانی جامعه مرد سالار شده بود. خواستم بعد از چند سال از دوست قدیمی خود یادی کنم. دست را روی زنگ گذاشتم و در این خیال بودم که تا دقایقی دیگر نازی در را برویم می گشاید و از اینکه پس از این همه سال از او یاد کرده ام، خوشحال می شود. سه سالی بود که او را ندیده بودم. اما کسی که در را به رویم باز کرد نازی نبود. شوهر نازی بود که فقط عکسش را دیده بودم. گفتم نازی کجاست؟ من آمده ام تا فقط یک سلامی بدهم و بروم.

شوهر نازی با دستپاچگی گفت: نازی نیست. اصلاً خیلی وقته که نیستش. او فرار کرده است. یخ کردم. چه احساس بدی. شوهر نازی گفت: نازی امسال سال سوم دانشگاه بود. یک ترم دیگر به فارغ التحصیل شدن او مانده بود. در ادامه گفت: من و نازی روابط خوبی با هم داشتیم. نمی دانم چرا فرار کرد. می دانستم که مثل سگ دروغ می گوید. گفت نازی با ۱۱۰ میلیون تومان پول و یک ماشین خارجی فرار کرده است. فکر نمی کنم دیگر هیچ وقت برگردد. اگر روزی برگردد به او می گویم که تو آمدی. اما اگر بیاید باز هم تو دیگر او را نخواهی دید. چون .. چون .. حرفش را خورد. اما فهمیدم که چه می خواهد بگوید. می خواست بگوید مرگ را تقدیمش می کنم. می خواست بگوید مرگ را تقدیمش می کنم تا دیگر عصیان نکند.

روزی که ویلاگ زن از ریشه زندگی را باز کردم، می خواستم برای زنان بنویسم. به آنها بگویم که روزی زن خدا بود. خواستم عکس نرسی را در نقش رستم در کنار ایزد بانو آناهیتا در ویلاگم بگذارم. از پاریزاتیس مادر داریوش دوم نوشتم. از آتوسا زن آسمانی و زمینی نوشتم. از کلنوپاترای مصری که اقتداری بیشتر از پادشاه بطلمیوس دوازدهم داشت و کشور در حقیقت به دست او اداره می شد، نوشتم. اما نیمه کاره رها کردم. شاید به این دلیل که چندان با ادبیات فمینیستی آشنایی نداشتم.

آرزویم این است که زنان کشورم سربلند باشند. آرزویم این است مردان ایرانی درک کنند که پیشرفت یک کشور را می توان از میزان زنان پیشرفت کرده آن کشور تخمین زد.

هر وقت آمار زنان فراری را می خواندم غمگین می شدم. وقتی در خبرها خواندم که دختران زلزله زده بمی را دزدیدند و در بازارهای مخصوصی در تهران فروختند، آنقدر نالیدم که تا ساعاتی بعد نمی توانستم نفس عمیق بکشم. در سمت چپ بدنم احساس دردی هنگام تنفس های عمیق بوجود می آمد. گریستم چون احساس می کردم که خیلی کم هستم. دستم خالی است. نمی توانم کاری فوری برای زنان کشورم بکنم. گریستم چون می دانم اگر کار فرهنگی هم، توسط کسانی در حال انجام است، خیلی زمان می برد تا به بار بنشیند. گریستم چون با تمام وجودم حس کردم که نازی تمام شد. نیلوفر تمام شد. سوسن تمام شد. "گریستم چون خواندم که حجت الاسلام کشانی به خبرنگاران گفت: کسانی در امر قاچاق زنان دست دارند، که خیالشان راحت است اگر هم دستگیر شوند کسی نمی تواند بر علیه آنها اقدامی کند."

اما اینبار رفتن نازی مرا بیش از پیش افسرده کرد. گفتم امروز پس از مدتها باید برای زنان بنویسم. برای نازی، برای سهیلا، برای نیلوفر. برای سوسن، برای محبوبه.

نازی من قربانی جامعه مرد سالار شد. شوهر نازی در طول سه ماه فقط ۱۰ روز به او سر می زد. خودش در کویت هر چه قدر می خواست خوش بود. اما نازی را به خاطر عشق دوران قبل از ازدواج سرزنش می کرد. او نبود که ببیند نازی به خاطر اعتقاد به وفاداری به شوهرش نیازهای خود را سرکوب می کند. می خواهد همسر خوبی برای او باشد. اما شوهر بدون اینکه خودش با چشم خودش خطایی از او دیده باشد، به خاطر صحبت های دیگران، آنقدر نازی را اذیت کرد، که او از فشار عصبی به حال اغماء افتاد. وقتی که نازی را با جسم بی جان از داخل حمام به بیمارستان بردند، تازه شوهرش فهمید که نازی هیچ تقصیری ندارد. چون اگر خلاقی از او سر زده بود، اینهمه فشار عصبی را به خاطر اعتقاد به بی گناهی خودش تحمل نمی کرد. وقتی شوهر نازی به دروغ گفت: ما روابط خوبی با هم داشتیم؛ گفتم: آره به من گفته بود که به خاطر تهمتهای شما روزی در آستانه مرگ قرار گرفته است.

کسانی که افسردگی مرا به خاطر نازی می بینند، می گویند: نازی غصه ندارد. نازی با یک ماشین خارجی و ۱۱۰ میلیون تومان پول فرار کرده است. همه جا می تواند یک زندگی راحت و بی دغدغه برای خود فراهم کند. اما من فقط به خاطر نازی



کی می شود عادت کنیم که عادت نکنیم. کی می شود که زنان به خاطر فشار خانوادگی، به خاطر حقوق پایمال شده خود، به خاطر جورهایی که تعصبات مذهبی مسبب آن هستند، از خانه فرار نکنند. کی می شود که زنها به خاطر رفتن به خانه شوهرشان منتظر نباشند که شوهرشان بیاید و تعیین تکلیف کنند. کی.....

پارمیس سعدی

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/women/>

derafsh-kaviyani.com